

حذف بهره و انتخاب ابزارهای سیاست‌گذاری

نویسنده: پرفسور حیدر نقوی

مترجم: دکتر حسن توانایان فرد

چکیده

این مقاله ابتدا با طرح ملاحظاتی دربارهٔ منع اسلامی ربا نتیجه می‌گیرد که نباید گفت چون از نظر اسلام نرخ مثبت بهره مردود است، پس هر خط مشی اقتصادی دیگری به جای آن نیکو است. باید توجه داشت که به صرف حذف بهره از بانک و بازار، اقتصاد موجود به اقتصاد اسلامی تبدیل نمی‌شود؛ بلکه آنچه پس از حذف بهره به جای آن قرار می‌گیرد باید با ارزش‌های اخلاقی اسلام نیز سازگاری داشته باشد.

مقاله در تحلیلی اجتماعی، وظایف نرخ بهره را توضیح داده، بهیچ‌گونه سیاست خاص آلترناتیو - پس از حذف بهره - را در ایفای آن وظایف ارزیابی می‌کند. در نهایت با این پیش‌فرض که در اسلام، اصول چهارگانهٔ اخلاقی یعنی وحدت، اختیار، تعادل، و مسؤولیت اسلامی حاکم است و دولت در هدایت اقتصاد برای رسیدن به اهداف اسلامی آن نقش فعال دارد، راه حلی اسلامی برای سیاست‌گذاری ارائه می‌دهند.

مقدمه

شاید مهم‌ترین و در عین حال دشوارترین موضوع مربوط به موضع اسلام در اقتصاد، حذف ربا و نزول یا به عبارت دیگر حذف نرخ مثبت بهره از اقتصاد باشد. اهمیت این مطلب ناشی از آن است که بر فلسفهٔ ممتاز اجتماعی - اقتصادی دلالت دارد که انزجار خود را از هر شکل استثمار اجتماعی از جمله روابط مالی نامتعادل و غیر عادلانه اعلام می‌کند و دشواری مسأله در این امر است که حذف ربا نه تنها نشانه‌ای از بازسازی نظام مالی، بلکه بیانگر دوباره‌سازی بنیانی کل نظام اقتصادی بر اساس دستورهای اسلام است.

باید توجه داشت هر نوع راه حل اسلامی که می‌کوشد عناصر ناسازگار متعلق به نظام‌های اقتصادی گوناگون را با یک‌دیگر ترکیب کند، به شکست محکوم است؛ برای مثال، در نظام سرمایه‌داری، به زور نمی‌توان برابری نرخ بهره را با صفر، به صورت راه حل اسلامی عملی نمود. روشن‌تر بگوییم: نظام سرمایه‌داری، صرفاً با حذف ربا اسلامی نمی‌شود و درست هم نیست تصور کنیم آن سیستم اقتصادی که بر اساس اخلاق پروتستان به وجود آمده است^۱ بتواند تزریق ارزش‌های اخلاقی اسلام را به راحتی تحمل کند. با استدلالی مشابه می‌توان گفت عدم وجود نرخ بهره در یک اقتصاد سوسیالیستی، به هیچ وجه سبب نزدیک‌تر شدن آن به اقتصاد اسلام نمی‌شود، چرا که انگیزه حذف بهره در این دو سیستم متفاوت است. به طور کلی، درستی موضع اسلام در به کارگیری ابزار خاص سیاست‌گذاری مانند «ربا» عمدتاً در سیستم اقتصادی اسلام مفهوم پیدا می‌کند. بدون استثنا، اسلام در کلیه موارد به روشنی نظر داده است که ربا باید حذف شود: «ای کسانی که به دین اسلام گرویده‌اید! ربا را چند برابر مخورید»^۲ برای مؤمنین هیچ راهی جز اجرای این دستور باقی نمی‌ماند. «ما برای کافران عذابی دردناک مهیا ساخته‌ایم». پس بی‌تردید ربا را نباید جزئی از یک اقتصاد «تمام عیار» اسلامی به حساب آوریم و بایستی برای حل مسائل اقتصادی در جست‌وجوی یک آلترناتیو باشیم.

ملاحظات اساسی

برای روشن ساختن مسائل بنیادی مورد بحث، لازم است همواره نکات زیر در مورد منع ربا مدنظر قرار گیرد:

اولاً، حذف بهره یک ابزار سیاست‌گذاری است، نه یک هدف و از این امر می‌توان به دو نتیجه مهم دست یافت: ۱. حذف ربا یک وسیله است؛ یکی از وسیله‌هایی که در عمل، تشخیص پیش شرط‌های یک اقتصاد اسلامی عاری از استثمار را ممکن می‌سازد.

۲. به مجرد حذف بهره، انتخاب سیاست‌های اقتصادی قابل قبول به آن دسته محدود می‌شود که به بی‌عدالتی اجتماعی، به ویژه بی‌عدالتی‌هایی که از نابرابری‌های درآمد و ثروت برخاسته‌اند، دامن نمی‌زند. به عبارت دیگر، ابزار سیاست‌گذاری جدید باید با فلسفه اخلاقی اسلام سازگار باشد.

ثانیاً، در حالی که برابری نرخ بهره با صفر ممکن است یک شرط لازم به حساب آید، ولی به هیچ وجه شرط کافی برای رسیدن به نظم اقتصادی اسلام نیست. اگرچه یک سیستم تمام عیار اقتصادی اسلامی بر برابری نرخ بهره با صفر دلالت دارد ولی عکس این قضیه الزاماً نمی‌تواند صادق باشد و این امر دو نتیجه دارد:

۱. زمانی که سیستم اقتصادی اسلامی پیاده شود، نرخ بهره برابر صفر می‌شود.
۲. در صورتی که سیستم اقتصادی اسلامی پیاده نشده باشد، ممکن است بتوان برابری نرخ بهره با صفر را عملی نمود.

این دو عبارت در مجموع، دلالت بر این دارند که ادعایی که می‌گویند برابری نرخ بهره با صفر، شرط کافی برای استقرار سیستم اسلامی است، مردود می‌باشد.^۳ دلیل این امر آن است که ظاهراً جوامع سوسیالیستی از ربا به عنوان یک نهاد استفاده نمی‌کنند. در واقع، یک گام جلوتر می‌رویم و می‌گوییم ادعای ملایم‌تری که می‌گویند «حذف ربا در چهارچوب اقتصاد سرمایه‌داری، موجب بروز رویدادهایی می‌گردد که نهایتاً منجر به تبدیل خود به خودی نظام به یک سیستم تمام عیار اقتصاد اسلامی خواهد شد»، اعتبار ندارد. حتی ممکن است چنین برداشتی سبب دور شدن ما از سیستم اقتصاد اسلامی بشود. مسئله اساسی، ایجاد یک «تغییر بنیادی»^۴ در روابط اساسی تولید و مصرف و رابطه پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و جریان ایجاد پول است.

ثالثاً، حذف ربا در مفهوم عمیق‌تر آن، مساوی با نفی کل سیستم سرمایه‌داری است. این ادعا را به آسانی می‌توان اثبات کرد.

سرمایه‌داری بر پایه مخاطره با مسئولیت محدود^۵ اداره می‌شود، چرا که اطلاعات فرد از عملکرد واحدهای بزرگ اقتصادی محدود است. پس آگاهی محدود، به ناچار مخاطرات محدود را نیز ایجاد می‌کند و این، آن چیزی است که اساساً نرخ مثبت بهره را تداعی می‌کند. از این رو، نرخ مثبت بهره در اقتصاد سرمایه‌داری، پاسخ‌گوی اصل «تعادل» (در این جا عدالت اجتماعی) نیز می‌باشد. ولی این یک تناقض است، چرا که تعادل یکی از خصوصیات سیستم اسلامی است، نه سرمایه‌داری. نتیجه مهمی که از این استدلال به دست می‌آید این است که حکم اسلام در مورد حذف ربا به این معنا نیست که نرخ بهره حتی در سرمایه‌داری، حذف شود. آن چه اسلام فرمان می‌دهد، بازسازی کامل اقتصاد طبق

موازن اسلامی است، به طوری که ربا هیچ گونه نقش اقتصادی در آن ایفا نکند. بنابراین، حذف ربا تنها یکی از عناصر (گرچه عنصر مهم) رفرم همه جانبه اسلامی برای استقرار سیستم اقتصادی غیراستثمار است.

رباعاً، باید درک شود که تأکید اسلام، آن قدر که بر جای‌گزینی بهره به وسیله ایجاد تغییرات بنیادی در راستای یک مکانیزم مالی مشروع اسلامی استوار است، بر حذف بهره نیست. ایروینگ فیشر^۶ اقتصاددان آمریکایی در سال ۱۹۰۶ در کتاب خود تحت عنوان ماهیت سرمایه و درآمد و هم‌چنین در کتاب نظریه بهره که در سال ۱۹۳۰ منتشر ساخت، نشان داد که هر چه روش تولید غیرمستقیم باشد^۷ قدرت تولید (بهره‌وری) افزایش پیدا می‌کند؛ مثلاً وقتی انسان بخواهد با دست ماهی بگیرد ممکن است در یک روز تعداد اندکی ماهی صید کند ولی اگر پول و وقت خود را صرف کرده قلاب ماهی‌گیری تهیه کند، قدرت تولید یا بهره‌وری وی افزایش پیدا کرده، در یک روز تعداد بیش‌تری ماهی صید می‌کند و اگر باز هم پول و وقت بیش‌تری را صرف کرده، تور ماهی‌گیری بیافد و به کمک آن ماهی صید کند، قدرت تولیدش در یک روز (بهره‌وری) زیادتر می‌شود.

فیشر استدلال می‌کرد که این افزایش قدرت تولید، سهم سرمایه (ابزار تولید) است و به عنوان بهره باید به آن پرداخت شود. از طرف دیگر در توجیه بهره استدلال دیگری می‌کند که به مصرف نظر دارد و آن این‌که: هر انسانی ترجیح می‌دهد با پول خود در زمان حال کالا یا خدمتی خریداری کند و با مصرف آن به حداکثر ارضاشدگی یا مطلوبیت دست یابد. وقتی کسی حاضر می‌شود برخلاف خواست درونی خود از مصرف زمان حال بگذرد و سرمایه‌اش را در اختیار دیگری قرار دهد، باید از این بابت به او پاداشی داده شود که با این پاداش و اصل سرمایه در آینده کالا و خدمت بیش‌تری بخرد و میزان مطلوبیت بیش‌تری به دست آورد. وی به این پاداش نیز بهره می‌گوید.

باید توجه داشت که مخالفت اسلام با ربا، دو استدلال فوق را رد نمی‌کند. به عبارت دیگر، مخالفت اسلام با ربا ضرورتاً توضیح فیشر در رابطه با وجود نرخ مثبت بهره یعنی بهره‌وری حاصل از شیوه‌های غیرمستقیم تولید و ترجیح مثبت مصرف کنونی نسبت به مصرف آتی را نفی نمی‌کند. آن‌چه اسلام می‌گوید این است که استدلال فیشر را نباید برای توجیه نهاد بهره به کار گرفت؛ زیرا بهره سبب می‌شود تا ثروتمندان به زندگی قارچ

گونه‌ای عادت کنند و از طریق اعطای وام و اخذ ربا از کار تولید سرباز زنده و تولید و اشتغال جای خود را به تن‌پروری و کسب درآمد از راه‌های ساده و از دسترنج دیگران بدهد. آن‌چه با اخلاقیات اسلام در تضاد است نگرش سرمایه‌داری است نه روش‌های تولید سرمایه‌داری. به این بیان که: اسلام برتری ترجیح مصرف در زمان حال نسبت به زمان آینده را می‌پذیرد ولی این مفهوم را برای توجیه ربا به کار نمی‌گیرد. بنابراین، نهی اسلام از ربا دقیقاً با پندار ارسطویی یا الهیون قرون وسطی، مبنی بر این‌که پول نازا است و لذا نباید عواید داشته باشد، منطبق نیست. جان مینارد کینز در این مورد می‌گفت: «مشکل الهیون قرون وسطی یافتن فرمولی بود که بر اساس آن بتوانند در عین حال که به کمک قواعد، رسوم و قوانین اخلاقی نرخ بهره را پایین نگه می‌دارند کارآیی نهایی سرمایه را بالا نگه دارند». برخلاف استنباط بسیاری از مؤلفین اقتصاد اسلامی، او در واقع آن را در این رابطه مطرح نمی‌کرده است. آن‌چه اسلام مقرر کرده، محو قراردادی ربا توسط دستگاه اجرایی نیست، بلکه یافتن مبنایی جدید برای قیمت‌گذاری سرمایه است؛ یعنی آیا ربا قیمت سرمایه است؟ خیر! در اسلام قیمت سرمایه ربا نیست، بلکه قیمت سرمایه حق مشارکت در سرمایه‌گذاری است که صاحب سرمایه را در سود و زیان حاصل از فعالیت اقتصادی شریک می‌سازد.

هم‌چنین باید گفت که غالب مطالب معمول در نوشته‌های اقتصاد اسلامی، در مورد عدم کارآیی نرخ بهره در اتخاذ تصمیمات مربوط به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری، به موضوع حاضر ارتباطی ندارد؛ زیرا بحث در کارآیی و عدم کارآیی بهره در افزایش سرمایه‌گذاری و پس‌انداز نیست بلکه صحبت از نوع توزیع عایدات حاصل از سرمایه‌گذاری و پس‌انداز و اعطای وام به تولیدکنندگان است. تحریم ربا در اسلام در واقع یک مورد خاص از قاعده کلی‌تری است که کلیه معاملات مالی را که به نابرابری‌های درآمد و ثروت در جامعه دامن می‌زند، تحریم می‌کند.

بالأخره به این هم باید توجه داشت که برابری نرخ بهره با صفر در اقتصاد اسلامی، دلالت بر اشباع سرمایه ندارد، اگرچه این احتمال را نمی‌توان کنار گذاشت؛ چرا که در جهان واقع، سرمایه آن‌قدر زیاد نیست که همه تولیدکنندگان از آن به اندازه کافی برخوردار بوده و به پرداخت بهره برای دریافت آن نیازی نداشته باشند. این وضعیت در جهان واقع

تحقق پذیر نیست؛ زیرا در صورتی نرخ بهره در اثر اشباع سرمایه به صفر می‌رسد که دو شرط زیر وجود داشته باشد:

۱. رجحان زمانی اجتماعی، یعنی ترجیح مردم یک جامعه برای مصرف در زمان حال به قدری زیاد باشد که نرخ بهره کم سبب شود اصلاً پس‌انداز نکنند.
۲. نرخ سود با احتساب حق تحمل خطر به قدری کم باشد که سرمایه‌گذاران فقط در صورت صفر شدن نرخ بهره حاضر به اخذ وام جهت سرمایه‌گذاری شوند و می‌دانیم که تحقق این شرایط بسیار نادر است.

باید توجه داشت که نظر اسلام در مورد حذف بهره با استدلال‌های یاد شده مطابقت ندارد و منظور اسلام از حذف بهره جلوگیری از تالی فاسدهای اقتصادی آن است. از طرف دیگر باید به این نکته نیز اشاره کرد که حذف بهره در اسلام به معنای صفر شدن قیمت سایه^۱ سرمایه نیست؛ یعنی بر فرض وقتی سرمایه در تولید کفش به کار گرفته شود و دارای عایدی و سهم سود برابر با بیست درصد باشد می‌گویند نرخ بهره برای اعطایی وام باید کم‌تر از بیست درصد نباشد؛ زیرا اگر پول مورد وام را در تولید کفش به کار اندازیم بیست درصد سود عایدمان می‌شود، لذا وقتی از سرمایه‌گذاری در تولید کفش صرف‌نظر می‌کنیم و در اعطای وام آن را به جریان می‌اندازیم، باید حداقل بیست درصد بهره دریافت کنیم. در این مثال، بیست درصد سهم سود سرمایه‌گذاری در تولید کفش را قیمت سایه سرمایه می‌نامند و می‌گویند اگر در جامعه‌ای این قیمت سایه به صفر برسد در آن حالت نرخ بهره به صفر خواهد رسید. سخن در این است که صفر کردن نرخ بهره در اسلام بر اساس این نوع استدلال نیست؛ چرا که در اسلام تحریم ربا یک قاعده اختیاری نیست که بتوان آن را از طریق یک آیین‌نامه اداری از بین برد، بلکه مسئله پیچیده‌تر از این است. آنچه مدنظر است نفی شیوه خاص قیمت‌گذاری سرمایه، از طریق نرخ بهره است که مخالف فلسفه اخلاقی اسلام است پس باید از رده ابزارهای سیاست‌گذاری و از اختیار سیاست‌گذار در اقتصاد اسلامی خارج شود. از این رو به منظور تقویت دیدگاه اسلام در مورد تحریم ربا، باید به فکر یافتن ابزار آلترناتیو در مورد قیمت‌گذاری صحیح سرمایه بود تا شرایط لازم برای تحقق اخلاق اسلامی فراهم آید.

دیدگاه و وظیفه‌ای

کلیه این ملاحظات به یک نتیجه بسیار مهم می‌انجامد و آن این است که نباید گفت چون از نظر اسلام نرخ مثبت بهره زشت است پس هر خط مشی اقتصادی دیگری به جای آن، نیکوست. به عبارت دیگر، به صرف حذف بهره از بانک و بازار، اقتصاد موجود به اقتصاد اسلامی تبدیل نمی‌شود. بهینگی سیاست‌های آلترناتیو یعنی آن چه پس از حذف بهره به جای آن قرار می‌گیرد، باید با ارزش‌های اخلاقی اسلامی سازگاری داشته باشد. یک برخورد تحلیلی مناسب با این مسئله مشکل، که نه تنها سیاست‌های آلترناتیو ربا را مشخص می‌سازد بلکه بهینگی (مطابقت آن‌ها با ارزش‌های اسلامی) را معین می‌کند این است که بینیم نرخ مثبت بهره در یک اقتصاد پویا چه وظایف مطلوب اجتماعی را انجام می‌دهد. به عبارت دیگر، وظایف بهره را در رابطه با آن چه از نظر اجتماعی و نه فردی مطلوب است، باید مورد توجه قرار داد. در جوامع سرمایه‌داری که پیرو مکتب فردگرایی‌اند یک فرد می‌تواند بهره و ربا به دست آورد، اگرچه در جامعه تورم و فقر و فاصله بین فقر و غنا همگان را بیازارد. مسلم است که مجموع افراد جامعه فقر و فاصله طبقاتی را نمی‌پذیرند؛ یعنی وجوه بهره و ربا به نتایجی که به لحاظ اجتماعی مطلوب باشد منجر نمی‌شود. بنابراین بهینگی یک سیاست خاص آلترناتیو - پس از حذف بهره - با توجه به میزان موفقیت آن در انجام این وظایف ضروری، به بهترین وجه ممکن یعنی دستیابی به آن چه جامعه در مجموع می‌طلبد، مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. وقتی می‌گوییم به بهترین وجه ممکن یعنی تأمین شرایط بهینه که شامل شرایط لازم جهت استقرار عدالت اجتماعی در اقتصاد اسلامی نیز می‌شود.

در تحلیل زیر، چنین فرض می‌شود که همه سیستم‌های اقتصادی مثل سرمایه‌داری، سوسیالیسم، مختلط و اسلام می‌کوشند تا وظایف اساسی یعنی تأمین رفاه اقتصادی، داشتن رشد اقتصادی، افزایش بهره‌وری (قدرت تولید) و خلاصه پویایی اقتصادی را تأمین کنند لذا از جهت تلاش برای انجام این وظایف، کلیه سیستم‌های اقتصادی مشابه و یکسان‌اند. ولی وقتی این سؤال مطرح می‌شود که چگونه این وظایف انجام می‌شود هر کدام یک روش خاص را ارائه می‌دهند. برای مثال، در سیستم سرمایه‌داری می‌گویند این ربا یا نرخ بهره است که امکان انجام وظایف فوق را به وجود می‌آورد؛ یعنی مردم به طمع

دریافت بهره مقداری از درآمد خود را در بانک‌ها پس‌انداز می‌کنند و بانک‌ها به طمع اخذ بهره، پس‌اندازها را به سرمایه‌گذاران وام می‌دهند و همین نرخ بهره است که در مقایسه با سود حاصل از سرمایه‌گذاری، توجیه اقتصادی یک پروژه را معین می‌کند، لذا تشکیل سرمایه به معنای افزایش کارخانه، جاده، بیمارستان، دانشگاه و غیره به کمک نرخ بهره انجام می‌شود، بیکاری به کمک نرخ بهره کاهش پیدا می‌کند و رفاه اقتصادی به کمک نرخ بهره افزایش می‌یابد.

در نظام سوسیالیستی نرخ بهره فاقد این وظایف است. تنها نقشی که نرخ بهره در این سیستم ایفا می‌کند آن است که به حسابداران کمک می‌کند تا هزینه‌های یک پروژه را برآورد نمایند؛ یعنی در کنار پرداخت دستمزد و مبلغ لازم برای خرید مواد اولیه، نرخ بهره را نیز به عنوان هزینه سرمایه در نظر می‌گیرند تا هزینه تولید یک واحد محصول را محاسبه کنند. با توجه به اهمیت قضیه بد نیست بینیم اقتصاد اسلامی این وظیفه را چگونه انجام می‌دهد. در این مرحله لازم است روشن کنیم که مشخصه اساسی قضیه چیست؟ اسلام ربا را حرام کرده ولی مالکیت محدود و ثروت خصوصی را پذیرفته است. این دو یعنی حذف ربا و قبول مالکیت محدود و مشروط، فلسفه اخلاقی یک جامعه قسط‌آمیز و عاری از عناصر استثمار و در عین حال مشوق ابتکارات فردی را نشان می‌دهد در هر حال این مشخصه محدود بودن مالکیت فردی و محو ربا سبب می‌شود تا وظیفه سیاست‌گذار اقتصادی در سیستم اقتصادی اسلام، پیچیده‌تر از سایر سیستم‌های اقتصادی شود؛ چرا که مسئولیت او یقیناً سنگین‌تر از همتای خود در جامعه سوسیالیستی است، که در آن هم ربا و هم مالکیت خصوصی از بین می‌رود. هم‌چنین وظیفه‌اش در مقایسه با سیاست‌گذار جامعه سرمایه‌داری نیز که در آن، هم ربا و هم نهاد مالکیت خصوصی مُجاز می‌باشد، از لحاظ مهارت فنی و نبوغ انسانی خطیرتر است. به همین دلیل است که می‌گوییم در مقایسه این سیستم‌های اقتصادی با یکدیگر و مشکل‌تر بودن مسئولیت سیاست‌گذار اقتصادی اسلامی باید توجه داشت که حداقل در دوره انتقال از سیستم اقتصادی موجود به سیستم اقتصادی اسلامی، نسبت به اصل مالکیت خصوصی خیلی سخت‌گیری نکنند و در مواقع لازم از تأکید بر آن بکاهند؛ زیرا وجود آن، مانع جریان حذف ربا می‌باشد. این مسئله انعکاسی از مشکلات مربوط به تحقق پیام الهی در بُعد اجتماعی آن است؛ زیرا پیام الهی

قرآن در مورد تحریم ربا و وجوب استقرار عدل و قسط در صحنه‌های مختلف اقتصاد، اقتضا می‌کند که در مواردی اصل مالکیت خصوصی محدودیت و مشروطیت بیش‌تری پیدا کند. باید توجه داشت محدودیت در نهادی که نتواند از درخشش پیام الهی بکاهد، تنها می‌تواند محدودیت‌هایی را بر قدرت مانور سیاست‌گذاران بار کند.

وظایف اساسی

در این سازماندهی تحلیلی، اولین مرحله، توجیه وجود نرخ بهره برای انجام وظایف اقتصادی است.^۹ به عبارت دیگر، می‌خواهیم بگوییم که نرخ بهره چه وظایف اقتصادی را انجام می‌دهد. در یک اقتصاد واقعی (یعنی غیر پولی که در آن پول نقش ایفا نمی‌کند) که پویا باشد و در طول زمان رشد پیدا کند، نرخ بهره برابر است با بهره‌وری نهایی خالص سرمایه؛ یعنی هر گاه یک واحد به سرمایه افزوده شود، چه مقدار بر محصول اضافه می‌شود. به عبارت دیگر، نرخ بهره عبارت است از مقدار محصول اضافی که در اثر یک واحد بیش‌تر از سرمایه عاید تولید کننده می‌شود، یا سهم سرمایه در محصول. این نرخ بهره سه وظیفه مشخص را بر عهده دارد که می‌توانند جزئی از یک وظیفه باشند:

۱. خنثاکردن اثرات نرخ مثبت اجتماعی رجحان زمانی برای پس‌انداز و سرمایه‌گذاری؛ به این بیان که انسان اقتصادی همیشه ترجیح می‌دهد که درآمد خود را در زمان حال مصرف کند، حال اگر از او بخواهیم که قسمتی از آن را پس‌انداز کند و مثلاً پس از یک سال آن را به مصرف برساند، برای این تأخیر زمانی که یک نوع عدم مطلوبیت از مصرف نکردن حال است، باید مبلغی به نام بهره روی پول وی گذاشت و پس از یک سال به او تحویل داد تا با مصرف بیش‌تر، عدم مطلوبیت تحمیل شده را جبران نماید. همین استدلال در مورد سرمایه‌گذاری درآمد مثلاً خریدن اوراق بورس نیز صادق است.

۲. جبران کاهش مادی در مطلوبیت نهایی پس‌انداز به سبب رشد آن؛ به این بیان که وقتی یک شخص تمام درآمد خود را مصرف نکرده و قسمتی از آن را پس‌انداز می‌کند به این امید است که مثلاً آن را به یک بازاری بدهد تا به کار اندازد و از سود تجارت قسمتی نیز بابت بهره سرمایه به پس‌انداز کننده پرداخت کند. همواره این دغدغه برای وام‌دهنده وجود دارد که ممکن است در آینده سود تاجر به قدری زیاد شود که نیازی به وام گرفتن

نداشته باشد. از این رو به ناچار صاحب پس انداز پول خود را راکد نگه می‌دارد و درآمدی از آن به دست نمی‌آورد و یا حداقل درآمد کم‌تری به دست می‌آورد. بخشی از بهره وام امروزی برای جبران این درآمدهای صفر شده پس انداز در آینده است، لذا گویی با پولدار شدن تاجر مطلوبیت نهایی پس انداز کاهش پیدا می‌کند و پس انداز کننده با افت درآمد روبه‌رو خواهد شد که جبران این افت درآمد در نرخ بهره‌ای است که امروزه دریافت می‌شود.

۳. جبران استهلاک فیزیکی موجودی سرمایه کشور در زمانی که پول در سیستم ایفا نقش کند؛ به این بیان که مجموعه سهام شرکت‌های موجود در کشور با افزایش قیمت‌ها دچار کاهش در ارزش می‌شوند و نرخ بهره در واقع جبران این خسارات برای صاحبان سهام محسوب می‌شود.

۴. وقتی اقتصاد پولی است نرخ بهره، جبران کاهش ارزش پس انداز و سرمایه‌گذاری است؛ به این بیان که تغییر قیمت‌ها چه به‌طور نسبی و چه به‌طور مطلق و تورم، سبب می‌شود ارزش واقعی پس انداز کاهش پیدا کند و بهره جبران این کاهش است. برای مثال، در صورتی که صاحب پس انداز با هزار تومان پس انداز خود در ابتدای سال می‌توانست یک کیلو سیب خریداری کند ولی به علت تورم، در پایان سال قیمت سیب به کیلویی دو هزار تومان می‌رسد و صاحب پس انداز فقط می‌تواند با پول خود نیم کیلو سیب خریداری کند، نرخ بهره باید این زیان را جبران کند تا صاحب پس انداز، میل به پس انداز مجدد داشته باشد. همین استدلال را در مورد سرمایه‌گذاری نیز می‌توان صادق دانست.

۱. نرخ اجتماعی رجحان زمانی

از آن‌جا که فرد اقتصادی محاسبات اقتصادی خود را برای زمان حال انجام می‌دهد، یعنی تلاش می‌کند کار می‌کند تا درآمد به دست آورد و زندگی اقتصادی روزمره‌اش را اداره کند، اگر تمام درآمد خود را در زمان حال مصرف نکند و آن را پس انداز کند، بابت این امساک از مصرف پاداشی را طلب می‌کند که به آن نرخ مثبت بهره گفته می‌شود. حال اگر رجحان زمانی مثبت باشد، یعنی مصرف کننده ترجیح دهد که در آمدش را در زمان حال مصرف کند، چنانچه نرخ بهره را صفر کنیم این به آن معناست که بگوییم برای صرف نظر

کردن از مصرف در زمان حال، یعنی حال اندیشی مصرف‌کننده، نه تنها سبب می‌شود او تمام درآمدش را در زمان حال مصرف کند بلکه چون بهره برابر صفر است با قرض کردن از دیگران یعنی منفی کردن پس‌انداز خود بر مصرف در زمان حال می‌افزاید. اگر حالتی پیش آید که رجحان زمانی منفی باشد، یعنی صاحب درآمد ترجیح دهد که درآمدش را در زمان حال مصرف نکند، حتی اگر نرخ بهره برابر صفر شود پس‌انداز زیاد می‌شود. به همین ترتیب اگر رجحان زمانی خنثا باشد وقتی نرخ بهره برابر صفر شود نرخ نهایی پس‌انداز هم برابر صفر می‌شود.

چند اقتصاددان بزرگ غربی در یک مطالعه آماری و اقتصادی که در غرب انجام داده‌اند^{۱۰} به این نتیجه رسیده‌اند که بین نرخ نهایی پس‌انداز و نرخ بهره رابطه مستقیمی وجود ندارد؛ یعنی مردم به منظورهای دیگری غیر از کسب بهره، پس‌انداز می‌کنند.

برگردیم به بحث اصلی. در حقیقت اگر نرخ بهره مثبت ولی اندک باشد و در مقابل نرخ رجحان زمانی مثبت و زیاد باشد، مصرف مازاد بر درآمد خالص صورت می‌گیرد؛ یعنی با استقراض از دیگری چون نرخ بهره کم است به مصرف زمان حال می‌افزایند. سؤالی که در این‌جا مطرح می‌شود این است که آیا از نظر اخلاقی صحیح و از نظر اقتصادی توجیه‌پذیر است که در اقتصاد اسلامی رجحان زمانی اجتماعی مثبت نگاه داشته شود؟ یعنی دولت و جامعه در سطح کلان آن دارای رجحان زمانی مثبت باشند و تمام درآمد ملی را خرج مصارف زمان حال نموده از پس‌انداز کردن خودداری شود؟ پاسخ منفی است. البته در سطح فرد، رجحان زمانی خصوصی مثبت از نظر اخلاقی قابل توجیه است، چرا که بشر فطرتاً حال‌اندیش است. این خواست خدا و رحمتی بس بزرگ است که بشر، در مجموع، اتفاقات آینده را نادیده انگارد. از نظر صرفاً اقتصادی نیز، میزان رجحان زمانی تا وقتی که بهره‌وری نهایی سرمایه کنونی مثبت است، مثبت می‌ماند؛ به این بیان که وقتی قدرت تولید یک واحد بیش‌تر از سرمایه مثبت است، یعنی با استفاده از یک واحد بیش‌تر از سرمایه، بر محصول افزوده می‌شود، اگر این محصول اضافی در زمان حال مصرف نشود و روی هم انبار شود به تعطیلی کارخانه‌ها منجر می‌شود لذا بهتر است تا وقتی بهره‌وری نهایی سرمایه در زمان حال مثبت است، رجحان زمانی یعنی تمایل به مصرف در زمان حال نیز مثبت باشد؛ چرا که فرصت‌های سرمایه‌گذاری سودآور که برای نسل حاضر موجود

است ممکن است برای اخلاف آن‌ها موجود نباشد.

استدلال‌های فوق برای دولت صادق نیست، یعنی دولت نباید مصرف آتی را تنزیل کند؛ به این بیان که نباید برای انجام پس‌انداز و مصرف‌نکردن درآمدهایش در زمان حال اضافه‌ای به نام بهره طلب کند تا مصرف خود را در آینده زیادت‌تر از زمان حال سازد. یک برهان کلاسیکی می‌گوید:^{۱۱} از نظر اخلاقی صحیح نیست که دولت رجحان زمانی مثبت داشته باشد؛ زیرا برخلاف افراد، دولت آینده‌نگر است. ولی یک اقتصاددان غربی به نام مارلین^{۱۲} در مقابل استدلال می‌کند که چون دولت باید منعکس‌کننده خواست افراد یک جامعه باشد و افراد حال‌اندیش هستند و آینده را تنزیل می‌کنند، یعنی برای مصرف‌نکردن در زمان حال و ایجاد پس‌انداز توقع دارند پاداشی به نام بهره دریافت کنند؛ دولت نیز باید همین روش را پیش گیرد و آینده را تنزیل نماید. باید توجه داشت که استدلال مارلین قطعیت لازم را ندارد؛ زیرا یک تصمیم جمعی در حالی که منعکس‌کننده تصمیم تک‌تک افراد است الزاماً نباید با آن‌ها برابر و یکسان باشد. حتی در جوامع دموکراتیک، یک تصمیم جمعی، چیزی بیش از یک ترکیب خطی تصمیم افراد است و تأثیری دارد که می‌تواند رجحان زمانی دولت را صفر و یا منفی سازد.

دولت هر گاه بخواهد اولویت‌های فردی را در تصمیمات جمعی بگنجانند، باید راهی برای میانگین گرفتن از آن‌ها پیدا کند. به این منظور باید از اصول بدیهی که بر قضاوت‌های ارزشی غیرقابل تغییر متناسب با اصول اخلاقی حاکم بر یک جامعه استوار است، استفاده کند. برای مثال، اولویت تک‌تک افراد در یک جامعه آن است که درآمد خود را صرف مصرف خویش و بالابردن مطلوبیت در زمان حال نمایند. حال دولت همین اولویت را می‌خواهد در یک تصمیم حکومتی در مورد مصرف کم‌تر مردم در زمان حال و انجام پس‌انداز به منظور گسترش سرمایه‌گذاری و اشتغال و از بین بردن بیکاری و تورم منظور نماید. در این جا لازم می‌آید تا از اولویت مردم میانگین گرفته شود که به‌طور متوسط مردم ترجیح می‌دهند بیش‌تر مصرف کنند یا پس‌انداز. برای رسیدن به این میانگین ترجیح مردم، دولت از این قضاوت ارزشی مردم استفاده می‌کند که به عنوان یک مسلمان خود را مسئول تضامنی رفاه معیشتی مسلمانان می‌داند و این خود ناشی از اصول اخلاق اسلامی حاکم بر جامعه است. بنابراین دولت در یک جامعه اسلامی بر اساس

احساس مسئولیت جمعی که مسلمانان نسبت به تأمین رفاه و معیشت همکیشان و حتی هم‌نوعان خود دارند تصمیم می‌گیرد که از طریق سیاست‌های مالی، به خصوص از مصرف مردم به نفع پس‌انداز آن‌ها در راه گسترش تولید و اشتغال و گسترش رفاه، بکاهد. با توجه به آن چه گفته شد روشن می‌شود که در میانگین‌گیری، اوزوان نسبی باید با رجحان فردی تطبیق داده شود؛ زیرا مطابق پارادکس آرو از طریق روش‌های دموکراتیک مبتنی بر آرای افراد یک گروه که هر چه نظر اکثریت باشد باید تبعیت شود، به خودی خود در ایجاد سازش بین انتخاب مورد نظر گروه و انتخاب یک یک افراد آن گروه، قاعده درستی نیست.

در مورد حمایت از این نظر که دولت باید دارای رجحان زمانی مثبت باشد، یعنی مصرف در زمان حال را به مصرف در زمان آینده ترجیح دهد، بعضی چنین استدلال می‌کنند که تحمیل رجحان زمانی صفر یا منفی بر جامعه توسط دولت یک امر غیراخلاقی است؛ چرا که در این حالت گویی دولت نسل حاضر را مجبور کرده است به نفع اخلاف خود ایثار بسیار سنگین و زیادی را تحمل کند.

اما در اقتصاد اسلامی می‌توان گفت در حالی که افراد می‌توانند دارای رجحان زمانی مثبت باشند، دولت موظف نیست از آنان در این امر پیروی کند. اما چه برای افراد و چه برای دولت، به‌طور متوسط مقدار رجحان زمانی زیاد نخواهد بود؛ زیرا اسلام در عین سفارش به مصرف در حد ضرورت که برای یک زندگی راحت لازم است، از هر نوع اسراف و تبذیر و اتلاف ثروت و مصرف زیاده از حد جلوگیری می‌کند و این ملاحظات برای افراد و دولت به‌طور یکسان مراعات می‌شود. به همین جهت در جامعه اسلامی باید یک سلسله مقررات و قوانین لازم‌الاجرا که مبتنی بر اصول بدیهی اخلاقی اسلام است به‌وجود آید تا الگوهای مصرف را با شرایط تحقق عدالت اجتماعی سازگار سازد.

۲. جبران استهلاک سرمایه و کاهش در مطلوبیت پس‌انداز

دو وظیفه دیگر به نرخ بهره مربوط می‌شود:

الف - جای‌گزینی سرمایه‌ای که در جریان رشد اقتصادی مستهلک شده است؛ به این بیان که رشد اقتصادی سبب افزایش محصولات جامعه شده عرضه کالاها را زیاد می‌کند

که منطقاً باید از قیمت آن‌ها کاسته شود و صاحبان کالاهاى سرمایه‌ای نیز مشمول همین منطق می‌شوند و از ارزش سرمایه آن‌ها کاسته می‌شود، لذا برای جبران این کاهش، باید به صاحب سرمایه بهره پرداخت شود.

ب - با افزایش پس‌انداز کل در طول زمان، مطلوبیت نهایی پس‌انداز کاهش پیدا می‌کند. به‌علاوه، وقتی سرمایه‌گذار انتظار دارد که با تغییر مناسب در تکنولوژی درآمد آینده‌اش افزایش پیدا کند مطلوبیت نهایی وی به پس‌انداز کاهش پیدا می‌کند، زیرا با خود می‌اندیشد که آن‌چه برای سرمایه‌گذاری در آینده لازم دارد از درآمد اضافی در آینده به دست می‌آورد، لذا مطلوبیت نهایی پس‌انداز کردن در زمان حال برای وی کاهش پیدا می‌کند. در هر دو صورت فوق، به منظور جبران این کاهش در مطلوبیت نهایی پس‌انداز و نگه‌داشتن آن در سطح موجود، باید به صاحبان پس‌انداز بهره پرداخت شود. باید توجه داشت که دیدگاه اسلام با این نظرات انطباق کامل دارد، چرا که هیچ اقتصادی نمی‌تواند بدون این‌که این وظایف به خوبی انجام شود، رشد کند.

۳. انتظارات مربوط به تغییر قیمت

تا این جا وظایف اساسی نرخ بهره در یک اقتصاد واقعی بررسی شد. اگر پول در سیستم به جریان افتد و به اصطلاح، اقتصاد پولی مدنظر باشد، آن‌گاه نه تنها قیمت‌های نسبی بلکه قیمت‌های مطلق نیز تغییر می‌کند. در نتیجه تصمیم‌های فعلی پس‌اندازکنندگان و سرمایه‌گذاران تحت تأثیر مستقیم انتظارات آنان در مورد تغییرات قیمت قرار می‌گیرد. برای مثال، وقتی آنان انتظار تورم قیمت‌ها را دارند، نرخ رجحان زمانی آنان افزایش پیدا می‌کند؛ یعنی ترجیح می‌دهند که امروز درآمد خود را به خرید کالاها اختصاص دهند تا به ایجاد پس‌انداز؛ چرا که با افزایش قیمت کالاها گویی درآمد واقعی آنان کم می‌شود و اگر پس‌انداز کنند بعداً ارزش پس‌انداز آن‌ها متناسب با نرخ تورم کم می‌شود، لذا مصرف فعلی آنان زیاد خواهد شد. به همین دلیل می‌گویند انتظارات تورمی سبب می‌شود که حجم پس‌انداز خالص در اقتصاد کاهش پیدا کند. وانگهی، ارزش مطلق مطلوبیت منفی نهایی پس‌انداز زیاد می‌شود؛ یعنی با یک واحد پس‌اندازی که امروز می‌کنیم به علت وجود تورم قیمت‌ها در آینده کالای کم‌تری می‌توانیم بخریم، لذا

مطلوبیت کم‌تری به دست خواهیم آورد. از این بدتر آن است که چون انتظار افزایش قیمت‌ها وجود دارد ممکن است قرض کنیم و کالا خریداری کنیم؛ یعنی با درآمد آینده مصرف زمان حال خود را افزایش دهیم. به همین جهت از اصطلاح پس‌انداز خالص استفاده می‌شود که مجموع پس‌انداز و استقراض (پس‌انداز منفی) را در نظر می‌گیرند و خالص آن که حاصل جمع جبری آن دو است، روند نزولی نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، وجود انتظارات تورمی در جامعه سبب کاهش پس‌انداز خالص می‌شود. بنابراین در یک اقتصاد پولی دچار تورم قیمت‌ها نرخ بهره بیش از اقتصاد غیرپولی است؛ چرا که بهره در این حالت باید جبران کاهش ارزش پس‌انداز و یا خنثاکننده نرخ تورم نیز باشد. در این مورد نظر اسلام را می‌توان به این گونه بیان کرد که چون در دوره تورم زیاد، سرمایه از نظر ارزش واقعی به سرعت مستهلک می‌شود، برای جبران این استهلاک باید ابزارهای اقتصادی خاصی غیر از بهره و ربا طراحی شود. به‌علاوه به منظور رعایت برابری بین نسل‌های امروز و فردا، باید ابزاری برای جبران کاهش در قدرت خرید پس‌اندازکنندگان تعبیه شود.

در این جا بد نیست به این نکته اشاره کنیم که معنی ربا یک «فزونی» است. اسلام افزایش (ناروا) را در سرمایه اولیه که از طریق پرداخت مبلغ اضافی توسط وام‌گیرنده به وام‌دهنده پرداخت می‌شود، جایز نمی‌داند، چرا که دارا دارا تر و نادار نادارتر می‌شود؛ یعنی شدت گرفتن بی‌عدالتی و نابرابری اقتصادی در جامعه و گسترش شکاف طبقاتی و غلیظتر شدن صبغه نفاق در جامعه. در حالتی که اقتصاد واقعی مدنظر است، دادن ربا یعنی افزودن به سرمایه واقعی ولی در حالتی که پول در اقتصاد وارد می‌شود و تورم قیمت‌ها به وجود می‌آید، پرداخت ربا یعنی افزودن به ارزش اسمی و ارزش پولی سرمایه و نه ارزش واقعی سرمایه. اگر نرخ ربا کم‌تر از نرخ تورم باشد افزایش در ارزش پولی سرمایه وام‌دهنده کم‌تر از کاهش در آن است و این یعنی همان افزایش خالص در سرمایه پولی؛ ولی اگر نرخ ربا بیش‌تر از نرخ تورم باشد، افزایش در ارزش پولی سرمایه وام‌دهنده بیش‌تر از کاهش در آن است و این یعنی همان افزایش خالص در سرمایه واقعی. البته در این حالت فقیر فقیرتر نمی‌شود بلکه ثروتمند از ثروتش کاسته و بر ثروت فقیر افزوده خواهد شد. با این حال چون اسلام افزایش در سرمایه واقعی وام‌دهنده از طریق اخذ ربا را حرام می‌داند

کاهش در سرمایه واقعی وی را نیز نمی‌پذیرد و باید برای جبران این کاهش از طریق شاخص‌گیری‌های تغییر قیمت‌ها و تعیین کاهش در ارزش سرمایه‌ها، مبالغ استهلاک پس‌انداز و سرمایه ناشی از تورم برآورد و جبران شود.

راه حل اسلامی

فرض کنیم دیگر در مجموعه ابزار سیاست‌گذاری مشروع اسلامی نرخ بهره وجود ندارد. سؤال بعدی این است که در چارچوب تحلیلی که مورد بحث قرار گرفت، در یک اقتصاد پویای اسلامی، وظایف اساسی مذکور چگونه به بهترین وجه انجام می‌شود؟ این که می‌گوییم «بهترین» یعنی معیارهایی که هم نقش جایگزینی را برای ربا ایفا کنند و هم همزمان بتوانند حداکثر کمک را در ساختن یک نظام اقتصادی که از هر جهت اسلامی باشد، در اختیار قرار دهند. باید به این نکته مهم توجه داشت که نرخ بهره معادل صفر (حذف بهره از اقتصاد) تنها در شرایطی معنا پیدا می‌کند که اخلاق همه‌جانبه اسلامی در جامعه امکان بروز و ظهور پیدا کند و گرنه در جوامعی که اخلاق سرمایه‌داری حاکم است، حذف ربا از سیستم بانکی نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه بر مشکل‌ها می‌افزاید.

«راه حل اسلامی» که در سطرهای بعد می‌آید بر این پیش‌فرض قرار دارد که اصول اخلاقی اسلامی حاکم است و دولت در هدایت اقتصاد برای رسیدن به اهداف اسلامی آن نقش فعال دارد.

۱. نرخ اجتماعی رجحان زمانی (در اقتصاد اسلامی)

در اقتصاد اسلام مهم این است که چگونه می‌توان رجحان زمانی اجتماعی را تقلیل داد؛ یعنی ترجیح مردم را نسبت به مصرف در زمان حال کم و میل آن‌ها را به پس‌انداز در زمان حال زیاد کرد. این مسئله از دو نظر اخلاقی و اقتصادی قابل حل است: از جنبه اخلاقی عادت به یک زندگی ساده‌تر، مصرف را کاهش می‌دهد، اما این انگیزه کافی نیست؛ زیرا این که فرض کنیم افراد یک جامعه به‌طور سیستماتیک و صرفاً با انگیزه اخلاقی درآمد آتی را به درآمد فعلی ترجیح خواهند داد، یکنوع ساده‌اندیشی است. مقبولیت ترجیح زمانی مثبت از این واقعیت اقتصادی ناشی می‌شود که با درآمد در زمان حال می‌توان از فرصت‌های سرمایه‌گذاری سودآور با بهره‌وری نهایی مثبت و زیاد در آینده

استفاده کرد، ولی با درآمد در زمان آینده نمی‌توان از فرصت‌های سرمایه‌گذاری سودآور در زمان حال بهره برد. برای مثال، اگر درآمد امروز خود را در اختیار داشته باشیم می‌توانیم فردا سهام سودآوری را که به ما پیشنهاد می‌شود خریداری کنیم ولی وقتی درآمد خود را در یک پس‌انداز مدت‌دار حبس کردیم پس از باز پس گرفتن آن در آینده نمی‌توانیم از فرصت خرید سهام سودآوری که دیروز وجود داشته و دیگری آن را خریداری کرده است، استفاده کنیم. لذا می‌گویید بهره پاداش این سود از دست رفته است. به عبارت دیگر، درآمدهایی که در آینده به دست می‌آید نمی‌تواند از فرصت‌های موجود کنونی استفاده کند، لذا در جامعه اسلامی به‌منظور ایجاد پس‌انداز مثبت باید برای تبدیل رجحان زمانی مثبت به منفی از طریق افزودن به هزینه تبدیل درآمد آتی به مصرف کنونی رهایی یافت. به عبارت دیگر، نباید بهره را وسیله‌ای قرار داد تا درآمد آتی به مصرف کنونی تبدیل شود؛ یعنی همان چیزی که امروزه انجام می‌شود و بهره را هزینه قرض گرفتن یا وام گرفتن که در واقع درآمد آتی را به مصرف امروز تبدیل می‌کند، قرار می‌دهند.

امروزه در اقتصاد سرمایه‌داری نرخ بهره ابزاری است برای تشویق مردم به قرض دادن یا پس‌انداز کردن که از طرف قرض‌گیرنده عبارت است از هزینه مصرف کردن درآمد آتی. در واقع نرخ بهره، رجحان زمانی مثبت را به رجحان زمانی منفی تبدیل می‌کند؛ یعنی به‌جای مصرف و درآمد امروز، درآمد و مصرف آتی ترجیح داده می‌شود. شکل دیگر آن کاهش درآمدهای آتی به منظور افزایش مصرف امروز است که این مفهوم بیش‌تر در خواست قرض‌گیرنده تبلور پیدا می‌کند؛ زیرا اوست که با پرداخت بهره در آینده و استقراض از وام‌دهنده امروز مصرفش را بالا می‌برد ولی فردا درآمدش پایین خواهد آمد.

در جامعه اسلامی بدون استفاده از عنصر ربا و بهره چگونه می‌توان رجحان زمانی مثبت را به رجحان زمانی منفی تبدیل کرد؟ به عبارت دیگر، چگونه در غیاب نرخ بهره و با وجود رجحان زمانی مثبت ولی اندک، می‌توان پس‌انداز مثبت به‌وجود آورد؟ پاسخ به این سؤال، خیلی هم ساده نیست. به نظر می‌رسد که راه حل این مسئله، اجتناب از پس‌انداز خصوصی و گرایش و تکیه بیش‌تر بر پس‌انداز عمومی (پس‌انداز توسط دولت) به‌منظور اجرای وظیفه اصلی که قبلاً ذکر آن رفت، همراه با حفظ رشد پیوسته و ثابت اقتصاد اسلامی است. دولت در این رابطه نباید نگران حال عده‌ای باشد که ممکن است در آینده

از این تحول رنج ببرند.

بدین ترتیب، ایجاد پس‌انداز خالص عمومی در واقع از طریق اعمال سیاست‌های مالی آگاهانه جهت تبدیل رجحان زمانی خصوصی مثبت به رجحان زمانی اجتماعی منفی ممکن خواهد شد. لذا لازم است تأکید کنیم که هر سیاست اقتصادی که تکیه جامعه را بر پس‌انداز خصوصی بیش‌تر کند، از نظر رسیدن به آرمان‌های اقتصاد اسلامی مردود خواهد بود.

۲. مطلوبیت منفی نهایی پس‌انداز در طول زمان

با گذشت زمان هر چه حجم پس‌انداز زیادتر می‌شود، مطلوبیت منفی نهایی آن از نظر قربانی ساختن مصرف فعلی، کاهش پیدا می‌کند. وقتی شما به جای خرید کالاهای مورد علاقه خود، صد هزار تومان پس‌انداز می‌کنید، با پس‌انداز کردن این مبلغ یک عدم مطلوبیت شما را می‌آزارد که چرا پول خود را به دیگری داده‌اید و از مصرف زمان حال خودداری کرده‌اید. بهره پاداشی است به این رنج یا به این مطلوبیت منفی. حال اگر شما یک میلیون تومان پول برای پس‌انداز داشته باشید، پس‌انداز کردن صد هزار تومان آن برای شما عدم مطلوبیت کم‌تری خواهد داشت تا صد هزار تومان پس‌انداز مورد قبل. لذا می‌گویند هر چه حجم پس‌انداز زیادتر شود از مطلوبیت منفی نهایی آن کاسته می‌شود. مطلوبیت منفی نهایی عبارت است از عدم مطلوبیت حاصل از یک واحد پس‌انداز عدم مصرف بیش‌تر، همان‌طور که مطلوبیت مثبت نهایی یا مطلوبیت نهایی عبارت است از مطلوبیت حاصل از یک واحد مصرف بیش‌تر. ولی وقتی می‌گوییم در اسلام بهره حرام است و باید حذف شود دیگر ابزاری برای جبران عدم مطلوبیت نهایی یا مطلوبیت منفی نهایی برای پس‌اندازکننده وجود ندارد.

این عامل روانی یعنی این رنج که چرا باید مصرف نکرد و پس‌انداز کرد، به سادگی از بین نمی‌رود؛ اگر چه به علت آموزش‌های اسلامی در تشویق به ساده‌زیستی از شدت آن کاسته خواهد شد.

در این جا نیز باید گفت که راه حل، تکیه بیش‌تر بر پس‌انداز عمومی است؛ چرا که حکومت مانند افراد بخش خصوصی حال‌اندیش نیست و هر چه درآمدش بیش‌تر شود

میل آن به پس انداز بیش تر خواهد شد و از این که در زمان حال مصرفش محدود است رنج و عدم مطلوبیت احساس نخواهد کرد، بلکه برعکس چون آینده نگر است می کوشد با پس انداز بیش تر امکان سرمایه گذاری و توسعه و رفاه بیش تر در آینده را به وجود آورد.

۳. استهلاک سرمایه و سرمایه گذاری جدید

در یک اقتصاد اسلامی پویا که در طول زمان دارای رشد مطلوب است، باید ذخیره ای به منظور جبران استهلاک موجودی سرمایه در نظر گرفت تا اقتصاد را بتوان در حالت تعادل پویا نگهداشت. از طرف دیگر، اگر اقتصاد در حالت عدم تعادل باشد همواره باید ذخیره ای به منظور انجام سرمایه گذاری جدید در نظر داشت. در هر دو حالت منبع ذخیره مذکور تا حد زیادی از محل پس انداز عمومی (دولتی) تغذیه مالی می شود. در واقع این دولت است که با کارایی تمام باید اعتبارات لازم را جهت تضمین کالاهای سرمایه ای اختصاص دهد و اداره صحیح ذخایر کالاهای سرمایه ای مورد نیاز کشور را تحت نظارت و کنترل داشته باشد؛ چرا که در غیاب نرخ بهره مکانیزم دیگری وجود ندارد که کالاهای سرمایه ای را برای کاربردهای رقیب سهمیه بندی و تخصیص نماید. واحد برنامه ریزی موظف است شبه قیمت های سرمایه را محاسبه کند و آن ها را در اخذ تصمیمات مربوط به سرمایه گذاری خرد و کلان مورد استفاده قرار دهد.

شبه قیمت در واقع منعکس کننده نسبت نهایی تبدیلی کالا به کالای دیگر و یا منعکس کننده هزینه های نهایی تولید آن ها است. لذا در غیاب نرخ بهره، برنامه ریزان اقتصادی از شبه قیمت ابزاری می سازند تا کالاهای سرمایه ای را بین کاربردهای آلترناتیوی که دارند تخصیص و تسهیم نمایند.

اما در مورد کالاهای مصرفی در یک اقتصاد اسلامی می توان تولید آن ها را هم چنان در اختیار بخش خصوصی قرار داد. لذا می توان گفت که در یک اقتصاد اسلامی سیستم دو قیمتی وجود دارد:

الف - قیمت بازار برای کالاهای مصرفی؛

ب - شبه قیمت یا قیمت حسابداری برای کالاهای سرمایه ای.

ممکن است پیشنهاد ما کمی پیچیده به نظر برسد ولی وقتی می‌خواهیم یک اقتصاد تجربه نشده و جدید (اقتصاد اسلامی) را جانشین اقتصاد امتحان شده موجود کنیم، پاسخ ساده‌تری وجود ندارد. در هر حال باید تأکید کنیم که راه حل پیشنهاد شده عملی است. شکست در اجرای این سیاست ما را به گذشته یعنی برگشت به سیستم آلوده به ربا و نرخ بهره سوق خواهد داد. پس نتیجه اجتناب‌ناپذیری که از این مباحث می‌توان گرفت این است که در جامعه اسلامی، دولت مسئولیت سنگین تری را در تأمین وجوه برای تنظیم حجم پس‌انداز و سرمایه‌گذاری لازم برای رشد و توسعه شکوفا به عهده می‌گیرد. وقتی حجم پس‌انداز خصوصی کم است، سرمایه‌گذاری‌های جدید توسط دولت تأمین مالی می‌شود.

۴. اقتصاد اسلامی و مبارزه با تورم

جلوتر اشاره شد یکی از وظایف نرخ بهره، این است که ارزش واقعی پس‌انداز خصوصی را، اگر چه به‌طور ناقص، حفظ می‌کند. درآمد حاصل از بهره نیز اندوخته‌ای برای تأمین وجوه مورد نیاز هزینه پولی زیاد استهلاک و سرمایه‌گذاری جدید می‌باشد. حال اگر بهره از اقتصاد حذف گردد، با این مسائل چگونه برخورد می‌شود؟ تا آنجا که به هزینه سنگین استهلاک و سرمایه‌گذاری جدید مربوط می‌شود، دولت باید تأمین مالی قسمت اعظم آن را به عهده گیرد؛ چرا که در دوره‌های تورمی چون پایه مالیاتی نسبت به قیمت کسش‌پذیر است، یعنی هر چه قیمت بالا رود، پایه مالیاتی نیز بالا می‌رود، دولت می‌تواند از طریق اخذ مالیات یک نوع پس‌انداز اجباری یا پس‌انداز دولتی به‌وجود آورد که از محل آن استهلاک و سرمایه‌گذاری جدید در کالاهای سرمایه‌ای را تغذیه مالی نماید. اما در مورد پس‌انداز خصوصی باید گفت وقتی تورم وجود دارد دائماً از ارزش پس‌انداز خصوصی کاسته می‌شود. در نظام سرمایه‌داری نرخ بهره برای جبران این کاهش در ارزش است. ولی وقتی نرخ بهره حذف شود برای جبران کاهش چه باید کرد؟

پاسخ این است که این مشکل باید به‌طور سیستماتیک حل شود. به‌نظر می‌رسد که برقراری یک سیستم ایجاد ارتباط بین پس‌انداز خصوصی با شاخص هزینه زندگی بتواند راه حل، آن‌هم تنها راه حل، به حساب آید؛ به این بیان که وقتی تورم از ارزش پس‌انداز

می‌کاهد، به صاحب پس‌انداز مبلغی برابر با افزایش شاخص هزینه زندگی پرداخت شود؛ یعنی اگر این شاخص نشان دهد که فرضاً هزینه زندگی بیست درصد در طول یکسال افزایش یافته است، برابر بیست درصد بر مبلغ پس‌انداز افزوده شود و اگر پس‌انداز ۱۰۰ تومان بوده مبلغ ۱۲۰ تومان به پس‌انداز کننده پرداخت شود. این روش از روشی که در سیستم سرمایه‌داری مرسوم است موفق‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا در نظام سرمایه‌داری به‌منظور جبران کاهش در ارزش پس‌انداز که ناشی از تورم است، نرخ بهره پرداخت می‌شود. ولی می‌دانیم که در دوره‌ای که تورم شدید باشد بهره واقعی، منفی خواهد بود و در این شرایط، پس‌اندازکننده وقتی می‌بیند کاهش در ارزش پس‌اندازش به علت وجود تورم، بیش از جوهی است که از بابت بهره دریافت می‌کند، کم‌تر میل به پس‌انداز خواهد داشت و سعی می‌کند وجوه خود را به‌جای پس‌انداز صرف خرید کالاهایی کند که با افزایش قیمت آن‌ها در آینده ضرر نکند.

در هر حال، در سیستم پیشنهادی ما یک‌نوع تورم قیمت‌ها وجود دارد که باید به‌گونه‌ای آن را جبران کرد. سیستم شاخص‌گیری ناقص^{۱۳} می‌تواند تا حدی کاهش در ارزش پس‌اندازها یا کاهش در ارزش سرمایه‌ها را جبران کند و آن این است که بانک مرکزی بخشی از زیان‌های وارد آمده به صاحبان پس‌انداز خصوصی را جبران کند؛ یعنی به‌جای بهره، بانک مرکزی با محاسبه زیان‌های صاحبان پس‌انداز خصوصی، بخشی از آن را جبران کند. این روش میل تورمی در اقتصاد را نیز برطرف می‌کند. ولی اگر بخواهیم بیش از نقشی که نرخ بهره ایفا می‌کند یعنی بیش از بخشی از زیان پس‌اندازکنندگان را جبران کنیم، بانک مرکزی می‌تواند از روش و شاخص‌گیری کامل^{۱۴} استفاده کند؛ یعنی تمام زیان و ضررهای ناشی از تورم را به صاحبان پس‌انداز خصوصی پرداخت نماید. این یعنی مبارزه با ربای دولتی که سیستم بانکی از کاتال تورم، بخشی از قدرت خرید پس‌اندازکنندگان را به‌خود تخصیص داده است و در سیستم شاخص‌گیری کامل با پرداخت کلیه قدرت خرید پس‌اندازکنندگان به آن‌ها، از چنین کاری جلوگیری به‌عمل می‌آید و این خود برتری نظر پیشنهادی ما را در اقتصاد اسلامی بر سیستم بهره‌دهی فعلی در نظام بانکداری سرمایه‌داری نشان می‌دهد.

1. Policy Instruments.

۲. آل عمران (۳) آیه ۱۳۰.

۳. این استنتاج با عقل سلیم (Commonsense) و با اخلاقیات اسلام نیز سازگاری دارد، چرا که اسلام نه تنها ربا بلکه انجام بسیاری از معاملات نامعلوم (غرر)، معاملات شبه قماری، خرید و فروش سلف و غیره را ممنوع کرده است. حذف ربا خود به خود به از بین رفتن معاملات نامعلوم منجر نمی‌شود و باید اقدامات مؤثر دیگری صورت گیرد.

4. Structural Change.

5. Limited Liability To Risk.

6. Irving Fisher.

7. Roundabout method Of production.

8. Shadow Prices.

۹. ساموئلسون عقیده دارد که نرخ بهره بازار دارای دو وظیفه است: منابع محدود سرمایه را با رعایت اولویت طرح‌های سرمایه‌گذاری سهمیه‌بندی می‌کند و مردم را به ازدیاد تشکیل سرمایه تشویق می‌نماید. حال آن‌که آن چه ما در نظر داریم انجام دهیم بسیار اساسی‌تر است و آن تجزیه نرخ بهره واقعی است که در حقیقت مشخص‌کننده نرخ نهایی جانشینی بین مصرف کنونی و مصرف آتی است. یا بهتر بگوییم بهره واقعی عبارت است از آن مقدار مصرف اضافی که صاحب پس‌انداز در ازای چشم‌پوشی‌اش از مصرف حال به دست می‌آورد.

۱۰. مودیگلیانی (Modigliani)، برامبلگ (Brumbelgi) و دیگران.

11. Ramsey - Pigou.

12. Marqlin.

13. Imperfect Indexing.

14. Perfect Indexing.